



نمونه شعر نو

«۱»

شبی از شبها  
گذری بود مراد باغ خوابی  
که تو در آن گل بودی  
حیف، این باغ  
رهی داشت به دروازه بیداری

«۲»

شبی از شبها  
تب روز از تاب افتاد  
تن من اما  
کوره‌ای بود که می سوخت و  
می سوخت

«۳»

شبی از شبها  
تو مرا گفتی:  
«شب باش»  
من که شب بودم و  
شب هستم و  
شب خواهم بود  
شب شب گشتم  
به امیددی که تو  
فانوسِ نظر گاه شب من باشی  
محمدزهری

مرا

چند روزی خوب می دانم که مهمانی مرا  
عاقبت هم می روی بیگانه می خوانی مرا  
از نگاهت تازگی هارفتنت را خوانده ام  
کاش می شد اینهمه از خود نرنجانی مرا  
گشته ام شاعر برایت شعر می گویم بین  
هر نگاه صد غزل اما نمی خوانی مرا  
در دلم جا کرده ای چون حس خوب زندگی  
با تو ام اما چرا از خود نمی دانی مرا؟!  
تیرگی را با تمام هستی ام حس کرده ام  
در سیاهی های شب الماس پنهانی مرا  
وه که چشمانت چه شوری در دلم افکنده بود  
با نگاه پر شرار خود نسوزانی مرا!  
تا نگاهم می کنی بیگانه با خود می شوم  
می بری تا اوج احساسات انسانی مرا  
لحظه ای پیشم نباشی بی قراری می کنم  
در عوض تو ساده و دیوانه می دانی مرا  
در درونم مثل قلب پر تپش جا کرده ای  
بی سبب می کوشی از خود دور گردانی مرا  
من زنی از جنس آهم خسته و رنجور و تو  
مردی از افسانه شهر دلیرانی مرا  
مریم پناهی - ارومیه

نمونه شعر کهن

روی تو

مه روی تو، شب موی تو، گل بوی تو دارد  
گلزار جهان، خرمی از روی تو دارد  
گردون که سر پای وجودش همه چشم است  
پیوسته نظر در خم ابروی تو دارد  
مهتاب شب افروز که از هاله کند زلف  
خود سایه ای از خرمن گیسوی تو دارد  
نرگس که نظر باز بود در صف گلها  
تا چشم تو را دیده، نظر سوی تو دارد  
بانگهت زلف تو نسیم سحری را  
هر جا نگرم سر به تکاپوی تو دارد  
تا ساقی این بزم تو بی، باده گلرنگ  
این گرمی و لطف از اثر خوی تو دارد  
«گلچین» که به شیرین سخنی شهره شهرست  
لطف سخن از لعل سخنگوی تو دارد  
گلچین معانی

کویر

چون تشنگی تو خشک و ترک خورده ای، کویر!  
در هیات سراب محک خورده ای کویر  
لب باز کرده ای چه بگویی؟ یگو بگو  
کز ابرها چقدر کلک خورده ای کویر  
تبخیر گشت آن همه رویا و آرزو  
روزی اگر چه مهر فدک خورده ای کویر...  
قدری برایم از شتر و ساربان بگو  
خیلی ز دستهایش نمک خورده ای کویر!  
معین دریائی - نور

به احترام چهره بزرگ و بزرگوار سینمای ایران  
استاد جمشید مشایخی

هنوز

با گامهای روشن و بال رها هنوز  
می آیی از کرانه ی خورشیدها هنوز  
ای مرد! مرد! شعله ور سالهای دور  
زنده ست با حضور تو این سینما هنوز  
«پل»<sup>(۱)</sup> می شوم برای عبور همیشه ات  
تا بگذری ز کوچهی مایی صدا هنوز  
«قیصر» «طلوع» روشن آوازهای توست  
چون «بوی گندم» است لب ت آشنا هنوز  
از «روز واقعه» دلت آغاز می شود  
از سعی چشمهای تو ریزد صفا هنوز  
می خواهم از تولدت «یک بوس کوچولو»  
ای در تو روشنایی مهر و وفا هنوز  
چشمان تو روایت «گلهای داودی» ست  
لبخندت توست پنجره ای تا خدا هنوز  
وقتی «پدر بزرگ» تو باشی شکستنی ست  
در دست مهربان تو، طرح عصا هنوز  
«تصویر آخر» تو به رنگ دل من است  
من از تو می نویسم و از عشق تا هنوز  
بعد از تو «خانه ای ست پر از عنکبوت» عشق  
بی تو پر نده «گمشده» ای بی هوا هنوز  
جمشیدی و حکایت جامت شنیدنی ست  
زنده ست خاطرات تو در یاد ما هنوز  
شب رفت و حیف، «کاغذ بی خط» تمام شد  
شب رفت و ماند لذت یاد شما هنوز  
شعبان کرم دخت - بابلسر  
۱- کلمات داخل گیومه نام بعضی از فیلمهایی است که  
استاد در آنها هنرنمایی کردند.